

چرا چین نمی تواند ژاپن دیگری باشد؟

ترجمه: معصومه صالحی امین

هم اکنون چین در حال پیشرفت شایان توجه و باور نکردنی، بخصوص در بخش اقتصادی می باشد و در این راه وسعتش به تنهایی نقش آن را به عنوان یک کشور قدرتمند در امور آینده جهانی تضمین خواهد کرد. اما اگر به چین به عنوان یک ژاپن آینده نگریسته شود بیانگر وجود سوء تفاهماتی، هم نسبت به تفاوتی است که بین آن دو جامعه وجود دارد و هم تاثیری که این تفاوت های ساختاری روی مدیریت و سازماندهی آن کشور چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر سیاسی داشته است، وجود دارد. قدر مسلم اینکه ژاپن به یک کشور "مدرن" تبدیل شده است اما چین همچنان در وضعیت "مقدمه مدرنیزه شدن" متوقف مانده است.

ابتداء، لازم است که ما واژه "مدرن" را تعریف کنیم سپس توضیح دهیم که این تحولات در ژاپن چگونه به وجود آمده است و بالاخره باید این سوال را مطرح کنیم که آیا چنین تغییراتی اصلاً لازم است. به عبارت ساده تر، آیا تغییرات مزبور پیش شرطی است برای تبدیل شدن به یک لک سوس (Lexus)؟ جاده منتهی به

چند سال قبل، از یک مورخ و محقق علوم چینی به نام جوزف نیدهام (Joseph Needham) در زمینه شباهت اساسی میان چین و ژاپن پرسشی به عمل آمد. آقای نیدهام در پاسخ اظهار داشت که میان چین و ژاپن آن چنان تفاوتی است که میان زمین و آسمان.

با این حال، یک ذهنیتی همچنان باقی است و آن اینکه دو فرهنگ، به طور مشابهی "شرقی" هستند، به طور مشابهی تابع سیستم های ارزشی کنفوسیوسی هستند و به طور مشابهی تحت تاثیر تمدن باستانی عظیم چین قرار دارند.

پس با وجود این شباهتها، چرا نباید در شکل گیری مدرن آینده خودشان شبیه به یکدیگر باشند؟ آیا تفاوت بین آنها تنها مربوط به عقب ماندگی چین به واسطه هرج و مرجی است که این کشور آن را از سلسله منحنی مانچو به ارث برده است و یا به دلیل وسعت زیادش که غالباً مشکل آفرین است؟ اگر چنین باشد آیا می توان گفت که چین هم اکنون یاد می گیرد که چگونه خود را برای یک اقتصاد جدید سازماندهی کند و نیز اینکه رقابتی موفقیت آمیز با ژاپن را در یک مقیاس وسیع آغاز خواهد کرد؟



مدرن‌نیم چندین تابلو راهنما دارد:

- بهبود کیفیت زندگی، طول عمر و تحصیل،
همچنین آزادی بیشتر برای انتخاب توام با
افزایش ثروت ملی موجود.
- این دارایی و ثروت با صنعتی شدن مرتبط
است.

- صنعتی شدن موفق همواره با یک سری
تحولات در نحوه فعالیت‌های اجتماعی همراه
بوده است. مجموع این تحولات "مدرنیزه
شدن" نامیده می‌شود.

- در مفهوم مصطلح جامعه شناختی این
تغییرات، فرد محوری شدن، تخصصی شدن و
مستقل شدن نامیده می‌شود.

فرد محوری شدن^(۱) زمانی رخ می‌نماید که
واحد اساسی جامعه بر مبنای فرد پی‌ریزی شود.
در جامعه روستایی گروه یا جامعه باقی
می‌ماند. حکومت دموکراتیک و نظام قانونی

مستقل بارزترین مصادیق اهمیت فرد هستند.
تحصیلات برای مردم اصلاحات ارزشمندی به
ارمغان می‌آورد و ثروت و دارایی آنها را افزایش
می‌دهد که نتیجه آن کاهش وابستگی ملتها
می‌باشد.

تخصصی شدن^(۲) از تقسیم کار ناشی
می‌شود و به یک تجزیه پیچیده جامعه منجر
خواهد شد. بر این اساس شما به یک نمایندگی
خاص جهت خرید یک اتومبیل مراجعه
می‌کنید که این اتومبیل در کارخانه‌ای با حدوداً
چهل دیپارتمان و چهارصد پیمانکار فرعی
ساخته می‌شود. شما اتومبیل خود را توسط
یک آژانس بیمه بخصوص، بیمه می‌کنید، آن را
به وسیله سازمان دیگری سرویس می‌کنید و
همچنین از یک سازمان دیگر برای آن بنزین
می‌خرید.

هر واحد خدماتی و کمک‌رسانی به شیوه

خاص خود امرار معاش می‌کند. مجموع این عملیات به یک شبکه گسترده اطلاعات و تا

اگر به چین به عنوان یک ژاپن آینده نگریسته شود بیانگر وجود سوء تفاهماتی هم نسبت به تفاوتی که بین آن دو جامعه و هم تاثیری که این تفاوتی ساختاری روی مدیریت و سازماندهی آن کشور چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر سیاسی داشته است، وجود دارد

ایجاد ۷۴۷ ترن *IGV*، *Lexus* را ممکن می‌سازند؟ جواب این است که این کار را به وسیله تقویت و پرورش دو فرایند اساسی انجام می‌دهند. این دو فرایند عبارت‌اند از: عدم تمرکز قدرت و به کارگیری مهارت‌های تخصصی عده زیادی از مردم. در ژاپن قدرت غیرمتمرکز است ولی در چین چنین چیزی به چشم نمی‌خورد. اجتماع ژاپنها قویاً موزون و هماهنگ است در حالی که در اجتماع چینها دسته‌بندیهای متفاوت و پراکندگی بسیار به چشم می‌خورد.

شاید از حدود یکهزار سال قبل اختلاف ساختار دو جامعه ژاپن و چین آغاز گردید. تا چندین قرن قبل از آن، ژاپن تحت تاثیر آنچه که در آن زمان تمدن غایی و نهایی جهان محسوب می‌شد، قرار داشت. بعدها یک نوع حس اعتماد فرهنگی در ژاپن نمود یافت و این حس استقلال فرهنگی با پدید آمدن خط ژاپنی و جدا شدنش از خط چینی در قرن نهم به منصفه ظهور رسید. از آن تاریخ تفاوتها همچنان رو به افزایش نهاد تا زمانی که چین و همسایه‌اش در آن سوی آنها به صورت دو جامعه کاملاً متفاوت و مجزا از یکدیگر درآمدند و این اختلافات امروزه مشهود هستند.

سازمانهای ژاپنی به صورت دموکراتیک و تعاونی شکل گرفتند در حالی که سازمانهای چینی به صورت مطلق و استبدادی درآمدند و با دوستی و اعتماد میانه خوبی نداشتند، به همین علت است که امروزه چینها با مشکلاتی به نام عدم تمرکز و هماهنگی روبه رو هستند.

حدودی اعتماد متقابل نیاز دارد.

مستقل شدن^(۳) و وسیله وضع قوانینی است که این اعتماد را تقویت می‌کند. اصل استقلال جایگزینی است برای اراده و اختیار مطلقه، مثلاً یک کشیش یا پادشاه. در این مورد می‌توان نمونه‌هایی را ذکر کرد، از جمله اعلام استقلال آمریکا، *Magna carta* مجمع القوانین ناپلئون، لایحه حق و حقوق که البته مستلزم آن است که به طور همه جانبه مورد موافقت قرار گیرند و حتی ممکن است مورد بحث و بررسی قرار گرفته و ضرورتاً به قدری واضح باشند که نیاز به تفسیر نداشته و چنانچه نیاز باشد توسط اقدامات ملی - پارلمانی مورد اصلاحاتی واقع شده و تبصره‌هایی به آن افزوده شود. البته، همه آن موارد لزوماً می‌توانند در مدارک و اسناد دولتی وجود نداشته باشند.

چگونه چنین مسائلی به بالا رفتن *GNP* (تولید ناخالص ملی) سرانه تا مرز بیست هزار دلار در سال کمک می‌کنند؟ چگونه آن موارد

ساختار حکومت چین متشکل از اجزای زیر بود:

- یک امپراطور با قدرت مطلقه و استبدادی و مالک همه چیز، اما مجبور بود به همان شیوه‌ای که در کتاب اخلاق کنفوسیوس تعریف شده، رفتار نماید.

- ماندارینه یا محاکم دولتی، حق اجرای اوامر امپراطور را با برخورداری از حق انحصاری تفسیر ایدئولوژی حکومت داشتند. تنها ایشان می‌توانستند در حل و فصل مشاجرات محلی براساس یک تز و دکترین حکم صادر کنند.

- اعمال مجازات علنی برای برقراری نظم.
- خانواده به عنوان واحد اساسی جامعه جهت حفظ نظم داخلی و تامین رفاه اعضایش در برابر دولت مسؤول بود.

- دستگاه سیاسی در مورد علوم و دانش دارای حق انحصاری بود.

تنها چند سازمان معدود میان فرد و حکومت قرار گرفته‌اند که مجموعاً به عنوان جامعه مدنی شناخته می‌شوند و تنها این سازمانها هستند که حس اعتماد را تقویت کرده و باعث می‌شوند که معاملات به شکل مطمئن و قابل اعتماد انجام گیرد

افکار و عقاید را فقط در انحصار خود می‌بیند و ترس همچنان یک اسلحه رایج است. انزوای طلبی و گوشه‌گیری به عنوان پناهگاهی فطری برای خانواده‌ها برجای باقی مانده است. گروه روشنفکران با نگرانی از درسهایی که از انقلاب فرهنگی آموخته‌اند نمی‌توانند با اطمینان و به طور مشخص راجع به چیزی اظهار نظر نمایند. هیچ نوع سیستم قانونی مبتنی بر حقوق شخصی وجود ندارد.

همچنین هیچ فرایند سیاسی مبتنی بر عقیده شخصی وجود ندارد. تنها چند سازمان معدود و انگشت شمار میان فرد و حکومت قرار گرفته‌اند که مجموعاً به عنوان "جامعه مدنی" شناخته می‌شوند. تنها این سازمانها هستند که حس اعتماد را تقویت کرده و کاری می‌کنند که معاملات به طور مطمئن و قابل اعتماد انجام گیرد. به عنوان مثال می‌توان از جوامع حرفه‌ای که تضمین‌کننده استانداردهای رفتار حرفه‌ای هستند نام برد، مانند حسابداران و پزشکان، معاملات بورس سهام به صورت خود نظم، مطبوعات آزاد، بانکهای خصوصی ولی کنترل شده، حکومت محلی با آیین نامه محلی. بالاخره می‌توان گفت که هیچ مجمع قوانینی وجود ندارد که از حدود اختیارات دولت کاسته و تا حدودی آن را محدود سازد.

آنچه که هم اکنون در چین مورد توجه قرار گرفته، تقویت عدم تمرکز در بخشهای مختلف به طور موردی است و در این راستا رشد بخش خصوصی گواه آن است که اشتیاق زیادی برای

با نگاهی به چین امروز می‌توان دریافت که این عناصر همچنان باقی و پابرجا هستند. موقعیت دنگ شیائوپینگ کاملاً جنبه شاهانه دارد. ماندارینه جدید، حزب کمونیست است که

دشوار و محدودیتها، امور در حد پایینتر از استاندارد اداره می‌شود.

با نگاهی به شرکتهای ژاپنی امروز، از پایین‌ترین تا بالاترین سطح، می‌توان دریافت که همان احساس وفاداری رئیس و مرئوس، وابستگی، هویت، و تعلق کاملاً حاکم است

و اما ژاپن بسیار متفاوت است. در ژاپن ستهای فردگرایی دقیق، عدم تمرکز و وجود اعتماد حاکم است. شوگان توکیوگاوا (*Tokugawa*) و اسلافش اساساً متفاوت از سلسله مانچو (*Manchu*) و حکومتهای قبل از آن عمل می‌کردند. ژاپنی‌ها از بدو ورود مدرنیسم به کشورشان با روی باز آن را پذیرفتند و امروزه از یکی از انواع موفقتر و پیشرفته‌تر آن لذت بیشتری می‌برند. ژاپن همانند چین ناگزیر از داشتن یک امپراطور است. اما در مورد ژاپنیا، امپراطور یک ملکه یا پادشاه قانونی است نه یک دیکتاتور. چند صدسال است که ژاپن توسط سیستم جامعه مدنی اداره می‌شود، و عملکردش براساس توانایی خود در ارائه ثبات و نظم و همچنین رفاه مورد قضاوت قرار گرفته است.

مسئولیت وزارتخانه‌های عظیم قرن بیستم و کارمندان عالی رتبه‌شان، بهبود وضعیت عمومی جامعه بوده است. با جذب شدن ایده‌های دموکراتیک ساختار کلی دولت توسط عملکردش به طور روز افزون تحکیم بخشیده

پیشرفت کارها بدون دخالت دولت وجود دارد. اگر چنانچه یک جامعه مدنی سریعاً جایگزین وضع موجود نشود، این شتاب اولیه از بین خواهد رفت.

مشکل اساسی، عدم اعتماد می‌باشد که می‌توان گفت مانعی سخت برای انجام امور تجاری است و متشا این عدم اعتماد را باید در سنتهای قدیمی چین جستجو کرد. واقعاً نمی‌توان به دولت اعتماد کرد چرا که دولت موجود، در خدمت ارتقای کیفی وضع زندگی مردم نیست و وجودش عمدتاً جهت برقراری نظم و کنترل می‌باشد. فاصله و شکاف روحی روانی میان دولت و مردم به روزهایی باز می‌گردد که مانداریته به طور مطلق و مستبدانه زندگی مردم را کنترل می‌کرد در حالی که در دنیای متفاوتی از آنها زندگی می‌کرد و با زبانی متفاوت با زبان آنها صحبت می‌کرد و امروزه دقیقاً حزب کمونیست یک چنین جایگاهی دارد. جامعه چینی برای ایجاد اعتماد، تحت فشار قرار گرفته است و این فشار بیشتر از طریق باند‌های تعهدات شخصی و وابستگی به خانواده اعمال می‌شود. در شرایط کمبود مایحتاج عمومی، خانواده‌ها به شدت با یکدیگر رقابت می‌کنند و می‌توان گفت که عدم اعتماد یک بیماری بومی شده است. شعار مردم این است:

فقط با کسانی معامله کنید که آنها را می‌شناسید و آنها هم شما را می‌شناسند. *Guanxi* امور را اداره می‌کند. اما با وجود شرایط

شده و به آن مشروعیت می‌بخشید و این تنها دیدگاه دولت در رابطه با ملتش بود.

یک فرد معمولی ژاپنی از قرن‌ها پیش آموخته است که از سوی بالا حمایت شود و می‌شود و اما در چین برعکس است.

علت این تفاوتها بر می‌گردد به سنت زمین‌داری اشرافی که طبق آن زمین و ثروت به پسر ارشد منتقل می‌شود. در چین همیشه زمین تقسیم شده و بدین ترتیب خرد می‌شد. تفکرات اخلاقی *Bushido* که برسیستم حکومتی ژاپن حاکم بوده است چنین می‌گوید: وفاداری و صداقت کامل زیردستان با علاقه کامل جهت تامین رفاه ایشان پاسخ داده می‌شود.

ثبات سیستم و روابط رئیس و مرئوسی و تقید متقابل - از بالاترین مقام گرفته تا پایین‌ترین سطح یعنی دهقان در مزرعه‌اش - باعث شد که نوعی احساس منحصر به فرد ژاپنی در مورد احساس مسؤولیت متقابل رئیس و مرئوسی، اتکا و اعتماد پرورش یابد. در مقابل، ساختار حکومت چینی باعث شد تا مردم حالت تدافعی، تردید و بدگمانی را نسبت به دولت در خود پرورش دهند. با نگاهی به شرکتهای ژاپنی امروز، از پایبندترین تا بالاترین سطح، می‌توان دریافت که همان احساس وفاداری رئیسی و مرئوسی، وابستگی، هویت و تعلق کاملاً حاکم است. در مقابل با بررسی جامعه چینی درمی‌یابیم که امور خانوادگی چینیها به طور کلی سزوی است و اعتماد تقریباً به طور کامل متکی به اتصالات زنجیره‌ای

شخصی است و این میراث تاریخ اجتماعی چینی‌ها می‌باشد.

**حکومت دموکراتیک و نظام قانونی مستقل،
بارزترین مصادیق اهمیت فرد هستند**

عدم تمرکز قریب‌است که در ژاپن شکل گرفته و عملی شده است. رقابت بر سرکسب قدرت وجود داشت ولی هرگز در انحصار نخبگان مدعی برتری اخلاقی که قدرت را جاودانه برای خود می‌خواستند نبود. حکومت توکیوگاوا به ۲۶۵ حوزه ملوک الطوائفی یا هان (*han*) تقسیم شده بود که اکثراً اشرافان (*daimyo*) توانایی نمایش استقلال خود را از شوگان به مقدار زیاد دارا بودند. کنترل مرکزی از طریق ساختار قوی متصل‌کننده روستا، شهر و حکومت‌های مرکزی حفظ می‌شد. برعکس چین، شهرها استقلال داخلی بیشتر داشته و رشد نیروی اقتصادی و سیاسی صنعتگران و بازرگانان قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی را تضمین می‌کردند. بدین ترتیب انتظارات مشارکت در تصمیم‌گیری روبه افزایش نهاد.

به این شکل ژاپن به صورت یک جامعه مدرن درآمده است. این کشور به عقاید شخصی احترام می‌گذارد، ساختارهای دولتی پیچیده‌ای دارد که حس اعتماد را در تمامی ابعاد می‌پروراند. قوانین اساسی حکومت ژاپن مرتباً مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند بدون اینکه زیربنای آن مجدداً سازماندهی شود و در کل

باید گفت که ژاپن یک جامعه مدنی بسیار پیشرفته دارد.

سازمانهای ژاپنی به صورت دموکراتیک و تعاونی شکل گرفتند، در حالی که سازمانهای چینی به صورت مطلق و استبدادی درآمدند و با درستی و اعتماد میانی خوبی نداشتند و به همین علت است که امروزه چینها با مشکلاتی به نام عدم تمرکز و هماهنگی روبه رو هستند

مطلق‌گرایی اصلاً به حساب نمی‌آید. نظام حکومتی شدیداً متمرکز بوده و توسط کمونیسم قبضه شده است. اعتماد به صورت یک مسأله و مشکل اساسی درآمده است و جامعه مدنی در مرحله کودکی خویش است. چین آشکارا جهت اصلاحات اجتماعی کوشش می‌کند و انرژی زیادی در این راه صرف می‌شود. به هر حال، اجازه دهید این فرض که ما یک ژاپن دیگر داریم را نپذیریم یعنی در عرض صد سال آینده ممکن است ژاپنی دیگر داشته باشیم ولی حالاً نه.

اما چین در مرحله قبل از مدرنیسم است. عقیده و نظرات شخصی در مقابل تعصب و



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* - این مقاله ترجمه فارسی مقاله‌ای تحت عنوان Why China Cannot be Another Japan است که در آگوست ۱۹۹۳ در مجله CROSSBORDER به چاپ رسیده.

- 1- Individualisation
- 2- Specialisation
- 3- Abstraction